

قدیمی‌ترین شعر فارسی بعد از اسلام*

علامه محمد قزوینی

بر اهل فضل پوشیده نیست که در کتب ادبیه فارسی و تذکره‌های شعرا قدیمی‌ترین شعر فارسی را اغلب به عباس (یا ابوالعباس) مروزی نسبت می‌دهند که به زعم ایشان در سنه ۱۹۳ هجری^(۱) در شهر مرو قصیده‌ای در مدح مأمون گفته بوده که مطلعش اینست:

ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین
گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین

الی آخرالابیات که در تذکره‌ها مسطور است و تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد اولین کسی که این فقره را ذکر نموده نورالدین محمد عوفی است در تذکره لباب‌الالباب^(۲).

علاوه بر آنکه آثار وضع و تجدد بر وجنات این اشعار لایح‌تر از آنست که هیچ‌کس را که بهره از ذوق سلیم ادبی باشد در آن شکی عارض تواند شد. قرینه خارجی بر اینکه آن متجدد است آنست که ایرانیان در قدیم اگر هم خود شعری

*. بیست مقاله، قزوینی، ج ۱، صص ۳۴-۴۵.

داشته‌اند بلاشک تابع عروض عرب نبوده است و فقط بعد از وضع عروض عرب به توسط خلیل بن احمد فراهیدی و انتشار این علم در ایران کم‌کم ایرانیان از روی عروض عرب بنای گفتن شعر فارسی گذاردند و چنانکه در کتب عروض مفصلاً مسطور است پس از آنکه ابتدا تقریباً عین اوزان عرب را تقلید کردند چون بعدها به امتحان دیدند که اوزان عرب کما هی علیه مطبوع طباع ایرانیان نیست بنای تصرفات در آن گذاردند، مثلاً بعضی از بحور عرب را از قبیل طویل و مدید و غیره که به هیچ‌وجه و با هیچ زحاف^(۳) مقبول طباع موزون ایرانیان نمی‌افتاد بکلی کنار گذاشتند و از مابقی بحور مناسب طباع فارسی‌زبانان به واسطه زحافات مخصوصه اوزان مخصوصه مشتق نمودند که در عین اینکه اصلاً از بحور عرب است ولی با این زحافات وزن مخصوص ایرانیان گردید چه عرب در اغلب آنها اصلاً شعر نگفته است، مثلاً بحر هزج و رمل را که در عرب اصلاً مسدس است در فارسی مثنی کردند یا آنکه در مسدس آن زحافاتی داخل کردند که از آن استکراه بر طبع و استتقال بر سمع بیرون آمد (چنانکه در مسدس سالم هزج و رمل در فارسی شعر نگفته‌اند ولی مزاحفات آن دو بحر معروف‌ترین اوزان فارسی است از قبیل خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی و مثنوی مولوی).

پس از این مقدمه گوئیم که قصیده منسوبه به عباس مروزی از بحر رمل مثنی مقصور (و محذوف) است و به تقریب مذکور لابد باید مدتی مدید بعد از انتشار عروض خلیل بن احمد اولاً اصل عروض عرب و بعدها رمل مثنی در ایران به عرصه ظهور آمده باشد، و خلیل بن احمد در سنه ۱۷۵ وفات نموده و نهایت استبعاد دارد که در سنه ۱۹۳ یعنی فقط ۱۸ سال بعد از وفات خلیل قواعد

عروض او به درجه‌ای در اکناف ایران شایع شده باشد و تقلید ایرانیان از اوزان عرب و تصرفات ایشان در آن و مشتق نمودن اوزان مخصوصه به ایرانیان از آنها همه این امور که عادهٔ یک سیر طبیعی و مدتی کما بیش طویل لازم دارد به سرعتی پیش رفته باشد که در خراسان دور از مراکز علوم عرب یک شاعر ایرانی یک قصیده بلند بالایی در بحر رمل مثنی مَقْصُور بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن بسازد.

وانگهی چنانکه گفتم اولین کسی که این قصیده را ذکر نموده تا آنجا که ما اطلاع داریم عوفی است در لباب‌الالباب و لباب‌الالباب در حدود ۶۱۷ تألیف شده است یعنی بیش از ۴۰۰ سال بعد از عصر مأمون، و از مقتدمین و معاصرین عوفی مثل رشیدالدین و طواط صاحب حدایق‌السحر و نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهارمقاله و شمس قیس صاحب معایب اشعارالعجم کسی را سراغ نداریم که متعرض ذکر این فقره شده باشد و این بعد عهد و سکوت سایرین از ذکر این حکایت عجیب که قطعاً اگر راست بود دواعی بر نقل آن توفیر داشت از اعتماد به قول عوفی بکلی می‌کاهد و نیز وفور کلمات عربی در این قصیده با وجود آنکه در آن وقت‌ها یعنی دویست سال قبل از فردوسی هنوز زبان عربی این قدر تاراج بر زبان فارسی نکرده بوده و عناصر عربی در عبارات فارسی لابد به‌غایت اندک بوده است خود قرینه دیگری است که این قصیده مصنوعه جدید است و مدتی طویل بعد از عصر مأمون ساخته شده است، و عجیب است که بعضی مستشرقین معروف اروپا از قبیل مأسوف علیه اйте آلمانی در کتاب اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی ج ۲، ص ۲۱۸^(۴) و مأسوف علیه پاول هورن آلمانی در همان کتاب ج ۱ قسمت ۲ ص ۱^(۵) هر دو این فقره عباس مروزی را ذکر کرده‌اند و

هیچ کدام متعرض ردّ و تضعیف آن نگردیده‌اند سهل است که پاول هورن آن را تقویت می‌نماید و می‌گوید بعضی این حکایت را «بدون اینکه لازم باشد» مجعول دانسته‌اند و فاضل معاصر ادوارد براون انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران ج ۱ ص ۱۳، ۳۴۰ و ۴۵۲ با آن ذوق سلیم که معهود از اوست در اصل داشتن این افسانه خنک شک نموده آن را تمریض می‌نماید^(۶) و همچنین بیبرستن کازیمیرسکی^(۷) در شرح دیوان منوچهری به نقل ادوارد برون ازو. و بعضی دیگر قدیمی‌ترین شعر فارسی را به ابوحفص حکیم بن احوص سغدی سمرقندی نسبت می‌دهند که این بیت را گفته بوده:

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا

یار ندارد بی یار چگونه رودا^(۸)

و ابوحفص سغدی به تصریح شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم (ص ۱۷۱) نقلاً از فارابی در حدود سنه سیصد هجری^(۹) می‌زیسته است و اگر این تاریخ صحیح باشد چگونه می‌تواند این قدیمی‌ترین شعر فارسی باشد چه خود رودکی (متوفی سنه ۳۲۹) در همان وقت‌ها می‌زیسته و قبل از رودکی شعرای بسیار بوده‌اند و قطعاً حنظله بادغیسی که به تصریح نظامی عروضی در چهارمقاله احمدبن عبدالله خجستانی از مطالعه دیوان او از خربندگی به سلطنت خراسان رسید قبل از ابوحفص بوده است چه خجستانی مذکور بعد از مدتی حکمرانی در خراسان در سنه ۲۶۸ کشته شد، و اغلب شعرای طاهریه و صفاریه قبل از ابوحفص بوده‌اند پس این سخن بکلی نامعقول و واهی است.

و بعضی اقوال دیگر نیز در این خصوص در تذکره‌ها مسطور است که از غایت بی‌اساسی قابل ذکر نیست هر که خواهد بدان مواضع رجوع نماید. در هر صورت این مسئله که قدیمی‌ترین شعر فارسی بعد از اسلام در چه تاریخ شروع شده تاکنون جواب شافی مقنعی نیافته است، و ما اتفاقاً در کتب مصنفین قدیم عرب از قبیل جاحظ (متوفی سنه ۲۵۵) و ابن قتیبه (متوفی سنه ۲۷۰) و طبری صاحب تاریخ کبیر (متوفی سنه ۳۱۰) و ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی (متوفی سنه ۳۵۶) دو فخره شعر فارسی پیدا کرده‌ایم که یکی در حدود سنه ۶۰ هجری یعنی مقارن سال شهادت حضرت امام حسین در خلافت یزیدبن معاویه (۶۴-۶۰) و دیگری در سنه ۱۰۸ در خلافت هشام‌بن عبدالملک گفته شده است، و علی‌العجله شاید بتوان این دو فخره را قدیم‌ترین نمونه شعر فارسی بعد از اسلام محسوب نمود هر چند در اولی آنها چنانکه خواهیم گفت اگرچه خود شعر فارسی است ولی شاعر عرب است و دومی آنها شعر ادبی به معنی مصطلح نیست بلکه شعر عامیانه و به اصطلاح حالیه «تصنیف»^(۱۰) است، این است با کمال اختصار خلاصه آنچه ما از کتب مصنفین عرب التقاط کرده‌ایم.

اما فخره اولی - ابن قتیبه در کتاب طبقات الشعراء (طبع لیدن ص ۲۱۰) و طبری در تاریخ کبیر خود (سلسله ۲، ص ۱۹۳-۱۹۲) و از همه مفصل‌تر ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی (ج ۱۷ ص ۵۶ به بعد) ذکر کرده‌اند وقتی که عباد بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد معروف در خلافت یزیدبن معاویه به حکومت سیستان منصوب گردید یزیدبن مفرغ شاعر نیز خواست در مصاحبت او به سیستان رود، در وقت مشایعت ابن زیاد او را تنها نزد خود طلبیده گفت من خوش ندارم که تو همراه عباد به سیستان روی گفت از چه روی ایها الامیر گفت تو مردی شاعری و

برادر من به حکومت می‌رود و به حرب و خراج مشغول خواهد شد و بسا باشد که به تو چنانکه دلخواه تست نپردازد و ترسم تو او را معذور نداری و ما و خانواده ما را جامه ننگ و فضحیت پوشانی، ابن مفرغ گفت حاشا من نچنانم که امیر درباره من گمان می‌کند و نیکویی‌های برادرت در حق من بسیار است و من آنها را هرگز فراموش نکنم، ابن زیاد گفت نه مگر آن‌که تعهد نمایی که اگر از جانب برادر من درباره تو اندکی کوتاهی به عمل آید تو بر او شتاب نیاوری و پیش از وقت به من بنویسی، ابن مفرغ گفت آری چنان کنم ابن زیاد گفت پس به فیروزی برو، ابن مفرغ در مصاحبت عباد برفت و همان‌گونه که ابن زیاد پیش‌بینی کرده بود بعد از ورود به سیستان عباد به جنگ و خراج مشغول شده به ابن مفرغ نپرداخت. ابن مفرغ اندک‌اندک ملول گردید و در قفای عباد شروع به بدگویی نمود و او راهجو گفتن آغاز نهاد و چنانکه متعهد شده بود به ابن زیاد نوشت، گویند عباد راریشی سخت انبوه بوده است مانند جوالی روزی ابن مفرغ در رکاب عباد می‌رفت باد در ریش عباد افتاد و آن را به هر سو حرکت می‌داد ابن مفرغ خندید و به مردی که در پهلوی او می‌رفت گفت: الالیت اللھی کانت حشیشا فنعلفها خیول المسلمینا. یعنی کاش ریشها علف بودند تا آنها را به اسب‌های مسلمانان می‌خورانیدیم، آن مرد برای خود شیرینی آن را به عباد نقل کرد عباد سخت خشمناک شد ولی به روی ابن مفرغ نیاورد روزی دیگر عباد اسب‌دوانی نمود و اسب عباد پیش افتاد ابن مفرغ گفت: سبق عباد و صلت لحیته. یعنی عباد پیش افتاد و ریش او عقب ماند، بالاخره عباد از دشنام‌ها و هجوهای ابن مفرغ که درباره او و پدر او و خانواده او همه جا می‌گفت متأثر شده با وی بنای کج رفتاری گذارد و کسان را برانگیخت تا از او ادعای طلب نمودند و چون از

ادای وام عاجز بود او را به زندان افکند غلام و کنیزک او را که سخت دلبستگی بدانها داشت به بیع اجباری بفروخت و به غرما داد سپس اسب و سلاح و اثاث‌البیت او را نیز بفروخت و او را همچنان در حبس می‌داشت تا آن‌که به تفصیلی که در اغانی مسطور است بالاخره ابن مفرغ از حبس رهایی یافته به بصره گریخت و از آنجا به شام و از شهری به شهری همی گریخت هجو آل زیاد و طعن در نسب زیاد و بدکاری مادر او سمیه و استلحاق معاویه او را با ابوسفیان و امثال این فضیحت‌ها را در آفاق منتشر می‌نمود و این اشعار به غایت مشهور و در اغلب کتب مسطور است هر که خواهد به مظان آن رجوع نماید، ابن زیاد بعد از کاوش بسیار آخرالامر او را به دست آورد و در بصره به زندان افکند و به یزید نوشت و در کشتن او رخصت طلبید یزید به او نوشت که هرگونه عقوبتی خواهی او را بنما ولی زنه‌ار او رامکش چه او را اقوام و عشایر بسیارند و همه در لشکر من‌اند و اگر تو او را بکشی ایشان جز به کشتن تو راضی نخواهند شد چون جواب نامه به عبیدالله بن زیاد رسید فرمان داد تا ابن مفرغ را نبیذ شیرین با شبرم آمیخته بنوشانیدند او را طبیعت روان شد و گربه‌ای و خوکی و سگی با او در یک بند بستند و او را با این حال در کوچه‌های بصره گردانیدند و کودکان در قفای او فریاد می‌زدند به فارسی می‌گفتند این چیست^(۱۱) او نیز به فارسی می‌گفت:

آبست نبیذ است^(۱۲)

عصارات زبیبست^(۱۳)

سمیه روسبید است^(۱۴)

و سمیه نام مادر زیاد است که در جاهلیت از فواحش بوده بالاخره ابن

مفرغ از شدت اجابت طبیعت سست شده بیفتاد ابن زیاد ترسید که بمیرد بفرمود تا او را شست و شو نمودند سپس او را باز به سیستان نزد برادرش عباد فرستاد و او وی را همچنان در زندان و شکنجه‌های سخت همی داشت تا آنکه سران قبایل یمن در شام به جوش آمدند و پیش یزید رفتند و رهایی او را با التماس و تهدید ازودرخواستند یزید شفاعت ایشان بپذیرفت و کس فرستاد به سیستان تا او را از زندان بیرون کشید و از قلمرو عباد و برادرش بیرون برده در موصل منزل داد و تفصیل این وقایع به غایت دراز و سخت دلکش است هر که خواهد به کتب مذکوره رجوع نماید.

و چنانکه دیده می‌شود این واقعه در خلافت یزید بن معاویه واقع شده و خلافت یزید از سال ۶۰ تا ۶۴ هجری بوده است بنابر این این ابیات عجاله قدیمی‌ترین نمونه‌ای است از شعر فارسی بعد از اسلام و اگرچه بدبختانه شاعر خود ایرانی نیست و عرب است ولی چون خود شعر به زبان فارسی است می‌توان از نژاد و ملیت شاعر قطع نظر نمود و گویا ابن مفرغ به واسطه طول اقامت در بصره و خراسان و نشو و نما در بلاد ایران زبان فارسی را خوب آموخته بوده است.

اما فقره دوم - طبری در تاریخ کبیر خود در حوادث ۱۰۸ هجری گوید که در این سال ابومنذر اسدبن عبدالله القسری بختلان لشکر کشید و با خاقان ترک جنگ کرد و خاقان او را شکست داد و مفتضح ساخت اسدبن عبدالله با حال پریشان از ختلان به بلخ گریخت اهل خراسان درباره وی ابیات ذیل را گفتند و کودکان در کوچه‌ها همی خواندند. در حوادث سال ۱۱۹ باز طبری ثانیاً این واقعه با وقایع متأخره از آن را با تفصیل تمام‌تر ذکر می‌کند عین عبارت او تا آنجا که

محل شاهد ماست قطع نظر از تفصیل جزئیات جنگ از این قرار است:

(طبری طبع لیدن، سلسله ۲ صفحه ۱۴۹۱-۲):

«ثم دخلت سنه ثمان و مائة... و فيها غزا اسدبن عبدالله الختل فذكر عن علي بن محمد ان خاقان اتى اسداً وقد انصرف الى القواديان و قطع النهر ولم يكن بينهم قتال في تلك الغزاة و ذكر عن ابي عبيده انه قال بل هزموا اسداً و فضحوه فتغنى عليه الصبيان: (۱۵)

از (۱۶) ختلان (۱۷) آمدی (۱۸) برو تباه (۱۹) آمدی».

(ایضاً ص ۱۴۹۴) - «و قال بعضهم رجع اسد في سنة ۱۰۸ مفلولا من الختل

فقال اهل خراسان :

از (۲۰) ختلان آمدی (۲۱) برو تباه (۲۲) آمدی (۲۳) بیدل فراز آمدی».

(ایضاً ص ۱۶۰۲) - «ثم دخلت سنه تسع عشرة و مائة... قال و سار اسد

بالناس حتى نزل محل الثقل و صبحوا اسداً من الغد و ذلك يوم الفطر فكا دوايمنعو نهم من الصلاة ثم انصرفو و مضى اسد الى بلخ فعسكر في مرجها حتى اتى الشتاء ثم تفرق الناس في الدورو دخل المدينة فقی هذه الغزاة قيل له بالفارسیة:

از (۲۴) ختلان آمدیه (۲۵)

برو تباه (۲۶) آمدیه (۲۷)

آبار (۲۸) باز آمدیه (۲۹)

خشک نزار (۳۰) آمدیه (۳۱)

و این ابیات اگرچه آنها را شاید از قبیل شعر ادبی به معنی متعارفی مصطلح

نتوان محسوب نمود بلکه ظاهراً از قبیل اشعار میانه است که اکنون «تصنیف»

گویند ولی در هر صورت نمونه بسیار دلکش غریبی است ازین جنس شعر در هزار و دویست سال پیش ازین در خراسان. و وزن این اشعار را اگرچه می‌توان از بعضی مزاحفات بحر رجز (مطوی مخبون) بر وزن مستفعلن مفتعلن و مفاعلن مفتعلن و مفتعلن مفاعلن استخراج نمود ولی قریب به یقین است که این توافق وزن از قبیل تصادف و اتفاق است چنانکه بعضی از اشعار انگلیسی یا فرانسه را هم مثلاً می‌شود به طور تصادف بر یکی از بحور عرب حمل نمود واضح است که در آن تاریخ یعنی در سنه ۱۰۸ هجری عروض عرب در ایران چنانکه سابق گفتیم هنوز متداول نشده بوده چه خلیل بن احمد واضح عروض خود در سنه ۱۰۰۰ متولد شده است وانگهی قافیه نداشتن این اشعار به طرز عروض عرب خود قرینه واضحی است که گوینده آنها اصلاً نظری به طرز و اصول اشعار عرب نداشته است چه «آمدیه» بنابر مصطلح فارسیان ردیف است نه قافیه و اگر بنابر اصطلاح عروض عرب «آمدیه» را قافیه بگیریم لازم می‌آید که قافیه چهار مرتبه مکرر شده باشد و آن محال است چه تکرار قافیه را که در عرب ایطاء گویند و از عیوب فاحش قوافی می‌شمارند وقتی است که دو مرتبه مکرر شده باشد ولی تکرار قافیه چهار مرتبه پشت سر هم دیگر از عیوب نیست بلکه بکلی محال است.

برلین ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷

تقدیم به دوست ارجمند گرانمایه‌ام دکتر ذبیح‌الله صفا، استاد مسلم ادب فارسی و خادم راستین فرهنگ ایران.

یادداشت‌ها:

۱. صاحب مجمع‌الفصحاء، ج ۱، ص ۶۴ در سنه ۱۷۰ می‌نویسد و آن سهو واضح است چه فقط در سنه ۱۸۳ هارون‌الرشید خراسان و قسمت شرقی مملکت خود را به مأمون واگذاشت و مأمون خود فقط در سنه ۱۹۳ یعنی همان سال وفات هارون به مرو رفت نه قبل از آن.
۲. طبع ادوارد براون، ج ۱، ص ۲۱.
۳. زحاف در اصطلاح عروضین تغییراتی است که بر ارکان اصلی عارض می‌شود چنانکه مستفعلن مثلاً به واسطه زحاف مفتعلن یا مفاعلن می‌شود.
4. Ethl, Grundriss der Iranischen Philologie, Band II. p. 812.
5. Paul Horn, ibid. Band 1. A bteil. 2. p. I.
6. Edward F. Browne, Literary History of Persia, vol, 1 pp. 13, 340, 452.
7. Bibertein Kazimirski
۸. المعجم فی معاییر اشعارالعجم طبع اوقاف گیب، ص ۱۷۱ با نسخه بدل «چو ندارد یار» به جای «یارندار».
۹. مجمع‌الفصحاء، ج ۱، ص ۶۱ گوید در مایه اولی بوده است و معلوم نیست این حرف از روی چه مأخذی است.
10. Chansons Populaires
۱۱. به واسطه اهمیت مسئله ما عین نسخه بدلهای کتب منقول عنها را در اینجا به دست می‌دهیم و حروف تهجی لاتینی هر کدام اشاره به نسخه معینی از طبری و ابن‌قتیبه است و برای تعیین آنها بایدرجوع به اصل مقدمه ناشر نمود - طبری در متن مثل اینجا، در نسخه Co شیست c سشت.
۱۲. طبری: آبست و نبیذ است - ابن‌قتیبه در متن مثل اینجا، در نسخه VS اینست نبیذ است.
۱۳. طبری: و عصارات زیبب است.
۱۴. متن اغانی: سمیت روی شبید است - البیان والتبیین للجاحظ طبع مصر، ج ۱، ص ۶۱: سمییت روسبیذ است؛ - طبری در متن: و سمیه روسپیست! در نسخه Co و سمیه رو سبیست C! و سمنه ذوسیشث - ابن‌قتیبه متن: سمیه روسفیدست در نسخه CVS سمیه روسفیدست خزانه‌الادب للامام عبدالقادر بن عمرالبغدادی طبع بولاق، ج ۲، ص ۵۱۶: سمیه روسبیست، - و ظاهراً نسخ «روسبیذ است» با نسخ «روسبیست» اختلافی در معنی ندانرد چه زن فاحشه را از روی طعن و طنز «روسبیذ» می‌گفته‌اند که به تدریج «روسپی» شده است رجوع به «فرهنگ ناصری».
۱۵. ما عین نسخه بدلهای طبری چاپ لیدن با ترجمه حواشی آن را عیناً بدون تغییر و تبدیل در اینجا به دست می‌دهیم.

۱۶. همه نسخه: ان.
۱۷. MB و O حملان (بدون نقطه).
۱۸. MB و O اینجا و در مصراع بعد: آمدی.
۱۹. همه نسخه: تر و پناه.
۲۰. همه نسخه: ان.
۲۱. MB مدیه O آمدیه.
۲۲. B اینجا و قبل ازین، تر و پناه، MB بدون نقطه O برو تیاہ.
۲۳. MB و O آمدیه، مصرع بعد فقط در BM و O دارد که اینطور دارند: لبدال ترار آمدیه.
۲۴. همه نسخه: آن.
۲۵. B آمدیه، BM و O آمده - چون حالا دیگر به نظر می‌آید که در همه مواضع آتیه «آمدیه» فقط صواب باشد لهذا هوتسما فرض می‌کند که این هیئت آمدیه [به جای آمدی] زبان بلخی باشد چنانکه در زبان کردی هم گاهی همین هیئت دیده می‌شود.
۲۶. B ترونیه، O برویته، BM همینور ولی بدون نقطه.
۲۷. B آمدیه، MB و O آمده.
۲۸. B آبار، BN و O امان، کلمه «باز» را هوتسما از پیش خود قیاساً افزوده است و وی آبار را لغتی در کلمه آواره می‌پندارد (رجوع به فرهنگ فولرس).
۲۹. B آمدیه، BM و O آمدیه.
۳۰. کذا هنا در BM و O، B بدون نقطه و از اینجا بطور وضوح معلوم می‌شود که کلمه «فراز» در ص ۱۴۹۴ که به جای کلمه «ترار» چاپ شده خطاست و همچنین کلمه «بیدل» که به جای «ابدل» مسطور در نسخ (O, BN) چاپ شده بکلی سهو است، هوتسما فرض می‌کند که این کلمه باید ارذل خوانده شود که تفسیر عربی کلمه خشک بوده در متن شعر.
- ۳۱.